

نقش فرهنگ در منازعات و همکاری‌های بین‌المللی

حسن خداوردی

استادیار روابط بین‌الملل، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد آشتیان

ha_khodaverdi@yahoo.com

چکیده:

فرهنگ، یکی از موضوعات محوری رشته‌های علوم سیاسی و روابط بین‌الملل می‌باشد. به‌طوری که، مقوله فرهنگ یکی از اصلی‌ترین دغدغه‌های جوامع بشری می‌باشد. تحولات محلی و ملی از یک سو، و تحولات ملی و بین‌المللی در عرصه فرهنگ از سوی دیگر، به نحوی دیالکتیکی بر یک‌دیگر اثر گذاشته، و در نتیجه، در منازعات و همکاری‌های بین‌المللی تاثیرگذار است. بی‌آن‌که بخواهیم فرهنگ را در مقابل سیاست یا اقتصاد قرار دهیم، باید خاطر نشان ساخت، که پس از پایان جنگ سرد، مطالعات روابط بین‌الملل و علوم سیاسی در تلاش بوده است، تا با رهیافتی فرهنگی به تجزیه و تحلیل امور بین‌المللی بپردازد. ارائه نظریاتی از جمله نظریه برخورد تمدن‌ها، پایان تاریخ، گفتگوی تمدن‌ها و بنیادگرایی اسلامی در همین چارچوب است. تدقیق در این دسته از نظریات که در دهه 1990، مطرح گردید، همچنین مرور و ارزیابی تحولات نظام بین‌الملل بعد از حوادث 11 سپتامبر، نظیر حمله آمریکا به افغانستان و عراق و طرح خاورمیانه بزرگ از رویکرد فرهنگی، بیانگر این مطلب است که مسایل فرهنگی نیز همانند مسایل سیاسی و اقتصادی از جایگاه خاصی، در حوزه‌های تصمیم‌سازی و

تصمیم‌گیری در سطح ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی برخوردار است. بنابراین هدف اساسی پژوهش حاضر بررسی نقش فرهنگ در منازعات و همکای‌های بین‌المللی می‌باشد. با توجه به این هدف، سوال اساسی نوشتار حاضر این است که: «فرهنگ چگونه می‌تواند در منازعات و همکاری‌های بین‌المللی ایفای نقش نماید؟» با توجه به سوال اساسی مطروحه، این فرضیه را می‌توان مطرح نمود که: «بروز و تشدید اختلافات و تعارضات فرهنگی از یکسو و افزایش تعاملات و روابط فرهنگی از سوی دیگر، می‌تواند به طور مستقیم در منازعات و همکاری‌های بین‌المللی در سطوح ملی، منطقه‌ای، و بین‌المللی، ایفای نقش نماید.

واژه های کلیدی: فرهنگ، روابط بین الملل، سیاست جهانی، جهانی شدن، منازعه، همکاری



مقدمه:

نگاهی فرهنگی به سیاست جهانی سبب شده است در بسیاری از موارد جهان به دو بخش صلح و همکاری و نیز جنگ و خشونت و هم‌چنین قسمتی از آن به صورت مسئله، و دیگری راه حل تلقی شود. مهم‌ترین سؤال امروز جامعه جهانی این است که آیا جهان به سوی نوعی هم‌گرایی فرهنگی پیش می‌رود یا به سوی واگرایی. عمده‌ترین مسائل امروز جهان، اعم از توسعه دموکراسی و حقوق بشر یا روند جهانی شدن یا برخورد تمدن‌ها، یا گفت و گوی تمدن‌ها قبل از هرچیز دارای بعد فرهنگی هستند. در دوره‌ی معاصر، نظریه‌پردازی درباره فرهنگ، تمدن و فرآورده‌های فرهنگی آن، از چشم اندازهای گوناگون، ادبیات گسترده‌ای را به وجود آورده است که عواملی چون مهاجرت‌های گسترده و ارتباطات فرهنگی، آمیختگی فرهنگ با سیاست، اقتصاد، گسترش شبکه‌های ماهواره‌ای و ارتباطی با نقش رسانه‌ها در ترویج فرآورده‌های فرهنگی و ظهور اشکال مختلف فرهنگ، ضرورت مطالعات فرهنگی را مضاعف نموده است. با توجه به اهمیت موضوع فرهنگ در جهان معاصر، خوشبختانه در سال‌های اخیر این موضوع، جایگاه ویژه‌ای در بین پژوهشگران و دانشگاهیان حوزه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل به خود اختصاص داده است. با این وجود کتاب‌های تالیف شده در این زمینه معدود می‌باشد. علاوه بر این منابع موجود به زبان فارسی بیشتر به صورت ترجمه می‌باشند. در ذیل به برخی از منابع فارسی اشاره می‌گردد.

1- کاظمی (1380) در کتاب: جهانی شدن فرهنگ و سیاست، که مشتمل بر 10 فصل

می‌باشد که نویسنده در فصل اول، کلیاتی را در زمینه جهانی شدن ارائه می‌دهد. سپس به نقد معرفت‌شناسی و نقد روش‌شناسی نظریه جهانی شدن می‌پردازد. بعد، جامعه و سیاست از رویکردی فرهنگی مورد بحث قرار می‌گیرد، و کاربرد نظریه فرهنگی در تحلیل جهانی شدن

مطرح می‌گردد. در ادامه به بحث نقد نظریه فرهنگی و روند جهانی شدن پرداخته می‌شود. در دو فصل پایانی نیز، مقابله یا مبادله فرهنگی و جهانی شدن، چشم انداز قرن 21، مورد بحث و ارزیابی قرار می‌گیرد.

2- **اسمیت (1384) در کتاب: درآمدی بر نظریه فرهنگی، که متشکل از** چهارده فصل می‌باشد. نویسنده پس از تعریف فرهنگ و نظریه فرهنگی، به بررسی مباحثی نظیر: فرهنگ در نظریه اجتماعی کلاسیک، فرهنگ و وحدت اجتماعی در آثار تالکوت پارسونز، فرهنگ به منزله ایدئولوژی در مارکسیسم غربی، ساختارگرایی و تحلیل نشانه‌شناختی فرهنگ، تولید و دریافت فرهنگ، تحلیل فرهنگی پسامدرنیسم و پسامدرنیته پرداخته شده است.

3- **آکسفورد (1383) در کتاب: نظام جهانی: اقتصاد، سیاست و فرهنگ، ابتدا به** مفهوم‌بندی وضعیت جهانی پرداخته و سپس به موضوع، مفهوم و ویژگی‌های اصلی جهانی شدن می‌پردازد. سپس جهانی شدن از منظر نظریه‌های مختلف نظیر: نظریه‌های امپریالیسم، نظریه وابستگی، نظریه نظام جهانی و نظریه نوسازی مورد بررسی قرار گرفته شده است. در ادامه به مساله اقتصاد جهانی و موقعیت دولت در شرایط جهانی شدن اشاره شده است. در بخش‌های پایانی کتاب موضوع فرهنگ، تعارضات جهانی و بی‌نظمی حاکم بر نظام جهان‌گیر مورد مطالعه قرار گرفته است.

4- **سلیمی (1385) در کتاب: فرهنگ‌گرایی، جهانی شدن و حقوق بشر که در چهار** فصل تالیف شده است. در فصل اول به بررسی معنی فرهنگ پرداخته شده است. فصل دوم به تاثیر فرهنگ در روابط بین‌الملل از منظر تئوری مورد بررسی قرار گرفته شده است. فصل سوم به نقش و تاثیر فرهنگ و انسان‌شناسی در تمدن‌های کهن نظیر کنفوسیوس، اسلام و مسیحیت پرداخته شده

است. فصل چهارم با عنوان گسترش جهانی فرهنگ و نگرش مبتنی بر حقوق بشر، فرایند ترویج و گسترش حقوق بشر را مورد مطالعه قرار داده است.

ادبیات و سوابق پژوهش به زبان انگلیسی:

در موضوع فرهنگ به زبان انگلیسی منابع متعدد و متنوعی وجود دارد. اما به نظر می‌رسد که منابع موجود به زبان انگلیسی، بیشتر از منظر جامعه‌شناسی موضوع فرهنگ را مورد مطالعه قرار داده‌اند؛ اما مهم‌ترین کتاب‌هایی که از منظر علوم سیاسی و روابط بین‌الملل به بررسی مساله فرهنگ پرداخته‌اند، می‌توان به کتاب‌های زیر اشاره کرد:

1- Jacquin – Berdal and Others (1998) Culture in World Politics.

در تالیف این کتاب نویسندگان متعددی مشارکت دارند. فصل اول که مقدمه کتاب می‌باشد، به توضیح جایگاه فرهنگ در جهان سیاست می‌پردازد. به طور کلی نویسندگان در تلاش می‌باشند تا تاثیر متقابل فرهنگ در جهان سیاست، و جهان سیاست در فرهنگ را مورد مطالعه قرار دهند. به همین جهت اهمیت کاربرد تئوری‌های مختلف فرهنگی در مطالعه جهان سیاست را مورد ارزیابی قرار می‌دهند. در همین راستا، تئوری‌های روابط بین‌الملل که بر پدیده فرهنگ متمرکز شده‌اند مورد بررسی قرار می‌گیرد. در پایان به اهمیت مطالعات فرهنگ در روابط بین‌الملل در دهه‌های اخیر پرداخته شده است.

2- Reeves, (2004) Culture and International Relations.

کتاب مذکور در شش فصل تالیف شده است. فصل اول با عنوان ماموریت تمدنی، به بررسی روابط بین‌الملل قبل از جنگ جهانی اول می‌پردازد. فصل دوم به مطالعه تبادل فرهنگی، برقراری روابط فرهنگی و مشکلات تبادل فرهنگی می‌پردازد. فصل سوم با عنوان زوال بومی‌گرایی، به بررسی گریز از بومی‌گرایی و مشکلات ناشی از آن می‌پردازد. فصل چهارم به

موضوع ناسیونالیسم فرهنگی پرداخته و به بررسی فرهنگ دوران جنگ سرد می‌پردازد. فصل پنجم اصول فرهنگی جامعه بین‌المللی و تقابل فرهنگ جهانی و محلی را مورد ارزیابی قرار می‌دهد. فصل ششم به بررسی فرهنگ و اختلافات ناشی از فرهنگ و بنیادگرایی می‌پردازد.

3- Chay (1990) Culture and International Relations.

کتاب در چهار بخش به بررسی جایگاه فرهنگ در روابط بین‌الملل پرداخته است. در بخش اول مفهوم فرهنگ در تئوری‌های روابط بین‌الملل بررسی می‌شود. بخش دوم به بررسی جنبه‌های انسانی، علل منازعه در جوامع بشری، تاریخ دیپلماسی و روابط بین‌الملل می‌پردازد. بخش سوم به نقش فرهنگ در سیاست خارجی آمریکا از 1900 به بعد و کاربرد هنجارها در سیاست خارجی آمریکا می‌پردازد. بخش چهارم فرهنگ‌های جهانی و روابط بین‌الملل را مورد ارزیابی قرار داده و فرهنگ‌های آسیایی، آمریکای لاتین و احیای اسلام در خاورمیانه را بررسی می‌کند.

اکثر منابع موجود در رشته روابط بین‌الملل، متأثر از رویکردهای اصلی رشته روابط بین‌الملل، رئالیسم، ایده‌الیسم، نئورئالیسم و نئولیبرالیسم، تحولات بین‌المللی را بیشتر از منظر امنیتی، سیاسی و اقتصادی مورد مطالعه قرار داده‌اند؛ و موضوعات کمتر از زوایای فرهنگی مورد ارزیابی قرار گرفته‌اند. در حالی که جهت شناخت بهتر امور بین‌المللی باید به جنبه‌های فرهنگی آن نیز توجه داشت. زیرا در بسیاری از موارد ارزیابی مسائل بین‌المللی از بعد فرهنگی، درک و فهم امور جهانی را تسهیل می‌بخشد. بر همین اساس پژوهش حاضر در تلاش است، تا چگونگی تاثیر فرهنگ در عرصه سیاست جهانی را مورد مطالعه قرار داده و چالش‌های بین‌المللی ناشی از منازعات فرهنگی را مورد شناسایی قرار داده و راهکار مناسبی را جهت کاهش منازعات و افزایش همکاری‌های بین‌المللی بیابد.

1- نقش فرهنگ در منازعات بین‌المللی:

جهان امروز را می‌توان، جهانی چندپاره میان تعدادی فرهنگ غیرقابل جمع انگاشت که به تفسیرهای متفاوتی از معانی رویدادها راه می‌برند. هنجارهای هر یک از این فرهنگ‌ها برداشت‌هایی متفاوت با دیگران درباره منافع شخصی ایجاد می‌کنند و همین شکاف میان آن‌ها را عمیق‌تر می‌سازد و مانع از آن می‌شود که بتوان جهان را از دریچه چشم دشمنان خود یا در واقع از منظر هر فرهنگی غیر از فرهنگ خودی مشاهده نمود (روزنا، 1384: 560). در تجزیه و تحلیل مسائل سیاست بین‌الملل از منظر فرهنگی، گروهی سخن از هرج و مرج جهانی می‌گویند. از نگاه آن‌ها، هیچ منطقی وجود ندارد که نژادها و فرهنگ‌ها و تمدن‌های گوناگون با هویت مستقل و مکان مشخص روی کره زمین به سمت نوعی همگرایی و یک‌پارچگی بروند (کاظمی، 1381: 283 - 282). بر همین اساس زمانی که از این منظر، به موضوع فرهنگ و سیاست بین‌الملل نگریسته می‌شود، ملاحظه می‌شود که طرفداران سه دیدگاه: برخورد تمدن‌ها، پایان تاریخ و بنیادگرایی اسلامی، در صدد اثبات این موضوع هستند که مقوله فرهنگ عامل اصلی تقابل‌گرایی و منازعات بین‌المللی محسوب می‌گردد. بنابراین در این بخش از پژوهش، به بررسی سه دیدگاه فوق‌الذکر پرداخته می‌شود.

1-1. نظریه برخورد تمدن‌ها

در میان نظریه‌هایی که به فرهنگ به عنوان عامل تقابل، در عرصه جهانی می‌نگرند، نظریه برخورد تمدن‌ها از جایگاه ویژه‌ای برخوردار می‌باشد که توسط ساموئل هانتینگتون، در مقاله‌ای در مجله فارین افرز¹ ارائه گردید. این مقاله پارادیم جدیدی را

1. Foreign Affairs

در عرصه روابط بین‌الملل مطرح کرد که در آن فرهنگ و در نهایت تمدن الگوهای منازعه و همکاری بین‌المللی را تعیین می‌کنند (بیلیس و اسمیت، 1383: 1035). هانتینگتون پیش‌بینی کرد که چالش‌های آینده روابط بین‌الملل در قالب رویارویی حوزه‌های مختلف فرهنگی و برخورد تمدن‌ها به تجلی خواهد نشست (نقیب زاده، 1381: 50).

هانتینگتون معتقد است که، هم‌اکنون جنگ میان ملت‌ها در حال پایان و جنگ میان تمدن‌ها در حال آغاز است. اما تمدن که واحد اصلی مورد نظر هانتینگتون است چیست؟ او در این زمینه می‌نویسد: تمدن یک موجودیت (یا هویت) فرهنگی است. روستاها، سرزمین‌ها، گروه‌های قومی، ملیت‌ها، گروه‌های مذهبی، همگی دارای فرهنگ‌های مشخص هستند که در سطوح مختلف با یک‌دیگر تجانس فرهنگی ندارند. فرهنگ یک دهکده در شمال ایتالیا ممکن است با یک دهکده در جنوب آن متفاوت باشد، اما هر دو در فرهنگ ایتالیایی که آن‌ها را از دهکده آلمانی متمایز می‌سازد، مشترک هستند. جوامع اروپایی نیز به نوبه خود ویژگی‌های فرهنگی مشترکی دارند که آن‌ها را از جوامع عرب جدا می‌کند. اعراب، چینی‌ها و غربی‌ها بخشی از یک موجودیت فرهنگی گسترده‌تر محسوب نمی‌شوند، بلکه هر یک از آن‌ها تشکیل یک تمدن را می‌دهند. بنابراین تمدن‌ها بالاترین گروه‌بندی فرهنگی و گسترده‌ترین سطح هویت فرهنگی است که انسان از آن برخوردار است (هانتینگتون، 1382: 47). هانتینگتون با ارائه این تعریف از تمدن بیان می‌کند که، هویت تمدنی به گونه روزافزونی در آینده اهمیت می‌یابد.

از دیدگاه وی امور جهانی از این پس بر اثر کنش و واکنش هفت یا هشت تمدن بزرگ شکل خواهد گرفت. این تمدن‌ها عبارتند از: 1- تمدن غربی (که خود به

دو قسمت تمدن اروپایی و تمدن آمریکای شمالی تقسیم می‌شود؛ 2- تمدن کنفوسیوسی (که چین و وابستگان فرهنگ چینی را در برمی‌گیرد)؛ 3- تمدن ژاپن (که ژاپن و وابستگان فرهنگ ژاپنی را شامل می‌شود)؛ 4- تمدن اسلامی (که از سه تمدن فرعی یعنی عرب، ترک و مالایایی تشکیل می‌شود)؛ 5- تمدن هندو (که هندوان شبه قاره هند و جنوب شرقی آسیا را در برمی‌گیرد)؛ 6- تمدن اسلاوی - ارتدوکس (که روسیه و کشورهای اروپای شرقی را شامل می‌گردد)؛ 7- تمدن آمریکای لاتین؛ 8- احتمالاً تمدن آفریقایی (هانتینگتون، 1382: 48).

به عقیده هانتینگتون، در سال‌های اخیر و ایام آینده، درگیری‌ها و منازعات مهم جهانی روی خطوط گسل تمدن‌ها شکل خواهد گرفت. در نقاطی که تمدن‌ها از هم جدا می‌شوند، زمینه‌های درگیری و منافع مشترک بیشتر است. بنابراین منازعات جهانی به طور عمده در این نقاط به وقوع می‌پیوندند (اکسفورد، 1383: 260-259).

به نظر هانتینگتون، مرز بین تمدن‌های غربی و اسلامی از یک طرف و تمدن‌های غربی و ارتدوکس از طرف دیگر است. در زمان تقابل امپراطوری‌های اسلام و روم در دوران جنگ‌های صلیبی و در دوران امپراطوری عثمانی همواره این گسل محل منازعه دو تمدن اسلام و غرب بوده است. جنگ‌های بالکان (بوسنی و هرزگوین و کوزوو) درست در همین نقطه رخ داد. به علاوه، درگیری میان اعراب و اسرائیل و منازعات میان آمریکا، لیبی و ایران نمونه‌هایی از درگیری‌های صورت گرفته در اطراف خطوط گسل تمدن‌ها هستند. در این سوی جهان درگیری هند و پاکستان بر سر مسئله کشمیر و نیز مسائلی چون مسجد بامبری روی خط گسل تمدن اسلام و هندو صورت می‌گیرد. تعارضات میان چین و آمریکا، ژاپن و آمریکا در خاور دور نیز در حدود خطوط گسل فرهنگ‌های آن‌هاست (هانتینگتون، 1374: 60-56).

نظریات هانتینگتون به‌رغم آن‌که، نکات بدیع و جالب توجهی در درون خود دارد، مورد مخالفت گسترده منتقدان قرار گرفت. به اعتقاد آنان بررسی و تحلیل فرهنگ در این نظریه کوتاه و نتایج حاصله بسیار بدبینانه بود. هانتینگتون نتوانست مسائل مربوط به تعامل و سنتزی را که همیشه بین تمدن‌ها وجود داشته است، مورد توجه قرار دهد. برخی معتقد بودند که آمریکا، اتحاد شوروی را به عنوان «دیگری»، از دست داده بود و هانتینگتون قصد داشت دشمنان جدیدی برای غرب بسازد. با وجود این، جایی که هانتینگتون واقعاً می‌توانست مورد انتقاد قرار گیرد، کوچک شمردن اقتصاد جهانی و فرهنگ ناشی از آن بود. هانتینگتون نتوانست میزانی را که جامعه جهانی و بازارهای اقتصادی فرهنگ‌های سنتی را تعدیل کرده و این فرهنگ‌ها در آن ادغام شده‌اند را مورد توجه قرار دهد (بیلیس و اسمیت، 1383: 1038 - 1037).

به‌رغم وجود این مشکلات، هانتینگتون بحث مهمی درباره انگیزه‌های انسان پس از جنگ سرد و الگوهای جدید منازعه و همکاری بین‌المللی مطرح کرد. هانتینگتون دلایل و هدف منازعات بین‌المللی را در زمانی نشان داد که جهان دوقطبی می‌شد. برخورد تمدن‌ها ممکن است تمامی داستان جهان پس از جنگ سرد را بازگو نکرده باشد، اما مطمئناً بخشی از آن را بازگو کرده است. البته وقوع حوادث 11 سپتامبر و تحولات پس از آن نظیر مبارزه با تروریسم و بنیادگرایی دینی، مهر تاییدی بر نظریات هانتینگتون و توجه مجدد به نقش فرهنگ در سیاست و روابط بین‌الملل می‌باشد (Sharp, 2004: 361-363).

2-1. نظریه پایان تاریخ

هم‌زمان با نظریه برخورد تمدن‌های هانتینگتون نظریه دیگری که به ظاهر، با نظریه وی متضاد بود، ولی در اساس مکمل آن قرار گرفت و به تقابل و منازعات کشورها در قالب فرهنگی دامن می‌زند، نظریه پایان تاریخ است که توسط فرانسیس فوکویاما، در سال 1989 در مجله نشنال اینترست²، مطرح گردید و سپس در سال 1992 در کتاب پایان تاریخ و آخرین انسان³ بسط داده شد (دهشیار، 1379: 90). فوکویاما بر این اعتقاد بود که ما با پایان تاریخ مواجه شده‌ایم؛ یعنی نقطه پایان تکامل ایدئولوژیک بشر و همه‌گیری لیبرال دموکراسی غربی به مثابه آخرین صورت دولت انسانی. منظور وی از پایان تاریخ، پایان وقوع رخدادها نبود، بلکه وی به پیروزی جهانی ایده لیبرال دموکراسی به منزله تنها نظام سیاسی پایدار اشاره می‌کرد (بارکر، 1387: 327 - 326). فوکویاما، دموکراسی لیبرال را شکل نهایی حکومت بشری قلمداد می‌کند؛ به این معنا که از نظر ایدئولوژیک چون خطوط گسل از میان رفته‌اند، سرچشمه فرضیه‌های کارآمد (شیوه‌های نگرش به جهان) برای ارزیابی پدیده‌ها فقط و فقط می‌تواند براساس کلیت ارزش دموکراسی لیبرال باشد. نظریه پایان تاریخ در واقع بیان نظریه مشروعیت الگوها، اندیشه‌ها برداشت‌ها، کردارها و ساختارهای غربی در اقصی نقاط جهانی است (دهشیار، 1379: 91-90).

فروپاشی شوروی، زمینه این باور را فراهم ساخت که راه نهایی همه فرهنگ‌ها و تمدن‌ها به لیبرالیسم غربی ختم می‌شود. فاشیسم و کمونیسم و پاره‌ای ایسم‌های کوچک جهان سومی مثل ناصریسم، بعثیسم و غیره به سرعت شکست خوردند؛ اما

3. National Interest

4. The End of History and The Last Man

لیبرالیسم غربی در قالب اقتصادی، سیاسی و فرهنگی خود غالب شد. این باور هم نوعی انفعال در فرهنگ‌های دیگر به وجود آورد و هم مجوز گسترش سریع‌تر فرهنگ غربی را صادر می‌کرد (نقیب زاده، 1381: 50). هرچند نظریه پایان تاریخ، مرگ ایدئولوژی‌ها و بشارت پیروزی ارزش‌های لیبرال دموکراسی در بُعد جهانی را می‌دهد؛ ولی ضرورت استمرار نهادهای سیاسی و امنیتی مانند ناتو و غیره را که ساخته و پرداخته دوران جنگ سرد و برخورد ایدئولوژی‌ها بود، را زیر سؤال می‌برد. از این جهت نظریه پایان تاریخ نتوانست پاسخگوی نابه‌سامانی‌ها و خلاءهای سیاسی پیش آمده جدید باشد (هرمیداس باوند، 1377: 561).

آن‌چنان که از دیدگاه‌ها و نوشته‌های هانتینگتون و فوکویاما منعکس می‌گردد، منازعه اصلی آینده جهان، بین تمدن اسلام و غرب خواهد بود. در همین راستا، برخی از نظریه‌پردازان دیگر، بر این اعتقاد هستند که دو نظام تمدنی و فرهنگی اسلام و غرب به خاطر اصول و ایده‌های گوناگون و متضادشان قادر به تحمل و هضم عناصر یکدیگر نمی‌باشند و در این چارچوب «بنیادگرایی اسلامی» را به عنوان دشمن و تهدید غرب مطرح می‌نمایند؛ و در تلاش هستند افزایش تقابل و منازعات بین‌المللی را از منظر بنیادگرایی اسلامی مورد تجزیه و تحلیل قرار دهند که این جریان با فروپاشی نظام دوقطبی و پایان جنگ سرد به ویژه بعد از حملات 11 سپتامبر 2001، سرعت فراوانی گرفته است.

3-1. بنیادگرایی اسلامی

بنیادگرایی دینی و به‌ویژه بنیادگرایی اسلامی از جمله مفاهیمی است که در سده اخیر بازتاب گسترده‌ای در سراسر جهان یافته است. به لحاظ ریشه تاریخی این مفهوم

نخستین بار در شکل لاتین خود در دهه 1920 در آمریکا درباره گروهی از مسیحیان پروتستان به کار رفته است، که با اعتقاد به وحیانی بودن واژگان و عبارات کتاب مقدس مسیحی، بر عمل بر مضامین آن تأکید نموده و هم‌چنین نگرش مدرنیسم غربی را به دین رد می‌کردند (بهروز لک، 1384: 11). این جریان‌های دینی که اغلب دارای جهت‌گیری سیاسی و دینی بودند، خواهان بازسازی جامعه براساس دین هستند و فزون بر آن بر قطعی بودن دینی تأکید فراوان داشته و ضرورت بازگشت به مسائل و اصول دین را توصیه می‌کنند (خسروی، 1385: 122). بنیادگرایی دینی به معنای کوشش برای احیای ارزش‌های مذهبی، در مقابل ایدئولوژی‌ها و گرایش‌های مدرن، واکنش عمومی و سراسری در قرن بیستم میلادی بوده و در فرهنگ‌های مذهبی گوناگون اعم از مسیحی، یهودی و اسلامی پدیدار شده است (جوان شهرکی، 1387: 261).

به رغم تعدد و تنوع جریان‌های دینی بنیادگرا در سطح جهان و تنوع آنها در درون یک مذهب خاص، جریان‌ات بنیادگرایی ویژگی‌ها مشترکی دارند، از جمله 1- همه آنها معتقد به قطعیت متون مقدس هستند. 2- خواهان رجعت، بازگشت و تفسیر مجدد اصول و مبانی می‌باشند. 3- واجد جهت‌گیری‌های سیاسی و اجتماعی هستند. 4- از سکولاریسم انتقاد کرده و معتقدند که هستی انسان با بهره‌مندی از تعالیم و تعالی دینی، هستی فقیر و سست بنیادی است (برگر، 1380: 298).

بنیادگرایی در کاربردهای مختلف آن بدون تردید مبتنی بر شاخص‌ها و معیارهایی است که هر گوینده‌ای براساس آنها چنین تعبیری را به کار می‌برد. اما آنچه اهمیت دارد یافتن این شاخص‌ها و معیارها می‌باشد. به لحاظ زبان‌شناختی واژه‌ها دست‌خوش و در حصار مقاصدی هستند که گوینده در یک فضای معنایی آن‌را به کار

می‌برد. به تعبیر دیگر واژه‌ها فقط در درون گفتمان خاص خود هستند که براساس زمینه و سیاق مربوطه بر معانی خاص خود دلالت می‌کنند (بهروز لک، 1386: 12).

«مارتین مارتی» و «اسکات اپلبای» با استناد به مباحث زبانی ویتگنشتاین از شباهت‌های خانوادگی مفاهیم مشابه بنیادگرایی سخن گفته‌اند، با این حال از نظر آن‌ها هنگامی که از بنیادگرایی سخن به میان می‌آید، به گونه‌ای ایجابی منظور گروه‌هایی مذهبی است که: 1- در واکنش به بحرانی که تصور می‌کنند هویت گروهی آن‌ها را تهدید می‌کند ظاهر می‌شوند. 2- خود را درگیر با مجموعه‌ای از «دیگران» شامل سکولاریست‌ها، نوگراها، ناسیونالیست‌های سکولار و نمادهای مدرنیستی و سکولاریستی که توسط مدافعان این ارزش‌ها ایجاد شده است، می‌بینند. 3- همواره مترصد آن هستند تا به گونه‌ای خیالی «دیگران» را شیطانی جلوه دهند، تا از طریق نفی دیگران و دشمن‌سازی‌های خیالی برای خود کسب هویت کنند. 4- رویدادهای تاریخی را اغلب، بخشی از یک الگوی بزرگ و رستاخیز شناسانه می‌دانند که در پرتو آن همه چیز در جهت هدف نهایی مورد نظر آن‌ها سیر می‌کند. 5- با تکیه بر اندیشه‌های جزمی و غیرقابل مناقشه خود، هرگونه خودآگاهی تاریخی را رد می‌کنند. 6- برای محافظت از خود در برابر «غیر»، مرزهای فرهنگی ایدئولوژی و اجتماعی محکمی دور خود می‌بینند. 7- اندیشه و عمل آن‌ها، بر پیروی محض از رهبر کاریزماتیک که در عین حال مفسر متون کلاسیک مذهبی آن‌ها نیز هست استوار است. بدین ترتیب اساس بنیادگرایی بر ناخرسندی از وضعیت موجود استوار است. بنیادگرایان مسیر کنونی جامعه و جهان را تهدیدی برای ایدئولوژی خود تلقی کرده، رسالت اصلی خود را تجدید حیات ایدئولوژی و خارج ساختن آن از زیر گرد و غبار مدرنیسم کنونی می‌دانند (احمدوند، 1385 ب: 114-113).

به نظر می‌رسد، اسلام به عنوان یک نظام اعتقادی آن‌گونه که در متون مقدس دین و توسط مبلغان مذهبی معرفی شده است. نه بیشتر از مذاهبی مانند هندوئیسم، یهودیت و مسیحیت در جهان کنونی جنگ طلب است و نه کمتر از آن‌ها. در عصر جدید، اهمیت دین در این نیست که آن‌ها علت و انگیزه وقوع جنگ‌ها هستند، بلکه برعکس در این است که، این جنگ‌ها هستند که به واسطه حضور پیروان ادیان مختلف رنگ مذهبی به خود می‌گیرند. این موضوع در قضیه حل و فصل جنگ‌ها به مشکل و چالش عمده‌ای تبدیل شده است. همانند مشکلی اساسی که از این جنبه متوجه نظم سیاسی یا دیدگاه‌های فکری - ایدئولوژیک غیرمذهبی می‌شود. در قرن بیست و یکم، ظاهراً اسلام‌گرایی در ساختارهای سیاسی موجود، کمتر در قالب اعتراضات سیاسی ظاهر شده است و بیشتر شکل خشونت و تروریسم را به خود گرفته است. تصاویر و بازتاب حملات انتحاری و از جمله حملات 11 سپتامبر، و ویرانی‌های ناشی از آن، این برداشت و تصویر را تقویت می‌کند (میلتون ادواردز و هینچ کلیف 1385: 72).

ادوارد سعید، متفکر عرب در این خصوص می‌نویسد: « بطور کلی در غرب، معرفت نسبت به اسلام و مسلمانان، تنها ناشی از سلطه غرب و رویارویی آن با اسلام نیست بلکه ریشه در تضاد فرهنگی آن‌ها با یک‌دیگر نیز دارد. در غرب اسلام به گونه‌ای منفی تصویر می‌شود و غرب نیز اساساً خود را بالاتر و برتر از اسلام می‌داند. این تضاد، خود فضایی ایجاد می‌کند که در آن دامنه درک و شناخت واقعی نسبت به اسلام محدود و تنگ می‌شود» (میلتون ادواردز و هینچ کلیف 1385: 62).

نظریات و دیدگاه‌هایی که شرح آن‌ها گذشت بیان‌گر آن بودند که تضادهای فرهنگی و تمدنی عامل اصلی منازعات بین‌المللی در دنیای کنونی محسوب می‌گردند.

جهت تکمیل بحث شایسته است به بررسی دیدگاهی که فرهنگ را عامل اصلی همکاری‌های بین‌المللی فرض می‌کند - گفتگوی تمدن‌ها - نیز پرداخته شود.

2- گفتگوی میان فرهنگی و تمدنی:

ایده گفت‌وگوی میان فرهنگ‌ها و تمدن‌ها، از جمله رویکردهای نوین فرهنگی است که توانایی ایجاد ظرفیت‌های جدیدی در عرصه ارتباطات بین‌الملل را دارد (خانیک، 1384: 171-172). ایده گفت‌وگوی تمدن‌ها در اصل واکنشی بود در برابر نظریه ساموئل هانتینگتون در مورد برخورد تمدن‌ها و سازوکاری را برای پیش‌گیری از خشونت میان تمدن‌ها براساس منطقی کاملاً متفاوت به منطق هانتینگتون پیشنهاد می‌کرد: هیچ نیرو یا ویژگی ذاتی در تمدن‌ها وجود ندارد که باعث شود آن‌ها ناگزیر به شکلی خشونت‌آمیز در برابر یک‌دیگر قرار بگیرند، در عوض آن‌ها می‌توانند برای نیل به فهم متقابل فائق آمدن بر تصویرسازی‌های کلیشه‌ای درک شباهت‌هایی که با یک‌دیگر دارند و پذیرش تفاوت‌های خود بدون آن‌که این تفاوت‌ها را منبع بی‌اعتمادی و یا تضاد یا حتی پدیده‌ای ذاتاً منفی تلقی کنند، وارد گفت‌وگو شوند (مشیرزاده، 1383: 171).

جوهر اصل گفت‌وگوی تمدن‌ها آن‌طور که از سلسله سخنرانی‌های رئیس جمهوری ایران در پنجاه و سومین اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل متحد و هم‌چنین در کنفرانس‌ها و همایش‌های مختلف و گوناگون ایشان با خبرنگاران داخلی و خارجی برمی‌آید، در آن است که هم‌زمان با اعتراف به موجود بودن اختلاف میان تمدن‌های گوناگون به جای تبلیغ ناگزیر بودن برخورد درگیری، خشونت و خصومت، تهدید و تحمیل، جنگ، بی‌اعتمادی، سوء تفاهم، برداشت‌های ناصواب و ناامنی، ضرورت صلح

راستین، حسن تفاهم، تبادل نظر، داد و ستد، گفتن و شنیدن، اقتباس، نرمش و آرامش را تشویق می‌کند.

به نظر خاتمی ریشه نزاع‌ها و تعارضات در سطح جهانی به علاوه بر عوامل روحی و درونی، عوامل سیاسی و اقتصادی است. فاصله وحشتناک فقر و غنا میان جوامع - اگر تعدیل نیابد - نمی‌توان ساده‌لوحانه و خوش‌باورانه خواهان صلح و گفت‌وگو و مفاهمه شد. (خاتمی، 1380: 47) او به دنبال جهانی است که در آن «صلح» زمینه گفت‌وگو باشد و گفت‌وگو زمینه استمرار صلح را فراهم می‌آورد، «عدالت و صلح به بنیان‌های رفتار بین‌المللی تبدیل شوند» مردم‌سالاری در عرصه بین‌الملل، تحقق یابد. (خاتمی، 1379: 84-85)

تر گفت‌وگوی تمدن‌ها خواهان ارائه راه‌حلی عملی برای تحقق ارزشهای اصولی از جمله منافع ملی تمامی کشورهاست. همکاری به جای منازعه و همزیستی به جای هم‌رنگی مبنای این اقدام جدید است (صحرانورد ننه کران، 1379: 35). در این میان، دیدگاه گفت‌وگوی تمدن‌ها بر سه فرض استوار است: «اولاً، این دیدگاه مفهوم تمدن و فرهنگ را به عنوان عامل پایه و تعیین‌کننده در جهان کنونی می‌پذیرد، ثانیاً، این دیدگاه به تنوع و تغایر و تمایز موجود میان تمدن‌ها اذعان دارد، ثالثاً، این دیدگاه الگوی رفتار مصالحه‌جویانه و تفاهم‌آمیز را به جای الگوی تعارض و مناقشه فردی - اجتماعی مورد تأکید قرار می‌دهد» (محمدی اصل، 1379: 52).

مراد گفت‌وگوی تمدن‌ها این است که، ناقل هر تمدنی آن، چه را از فرهنگ خود مهم می‌کند و شاخص آن می‌داند، با مخاطبینش در میان‌گذارد و به او نشان دهد. گفت‌وگوی تمدن‌ها می‌تواند به پر کردن فاصله معرفتی بین کشورها و احترام به یک‌دیگر بینجامد و هرگز قصد آن ندارد که تفاوت‌های انسان را حذف کند، بلکه

درصد است آن‌ها را نگاه دارد و حتی آن‌ها را جهت صلح و همزیستی تقویت نماید (مقدس، 1382: 238 - 237). بدین‌سان، نه تنها گفت‌وگوی تمدن‌ها در چارچوب روابط کشورهای پیشرفته و در حال توسعه، بلکه در میان کشورهای حال توسعه و به ویژه در سطح ملی و داخلی کشورها نیز باید مورد توجه قرار گیرد. این بدان معناست که فعالیت گسترده‌ای در زمینه تجزیه و تحلیل نقادانه و شناخت علمی تمدن خود برای درک بهتر خود و دیگران و همچنین نقد و شناخت تمدن دیگران برای درک بهتر دیگران و خود ضرورت دارد. باید تمدن خود و دیگران را نه تنها با معیارهای خود، بلکه با معیارهای دیگران نیز شناخت و به بررسی و نقد و معرفی آن پرداخت (فقیه، 1383: 62).

بطور کلی، ایده گفت‌وگوی تمدن‌ها با استمرار «نگاه جهانی» و نزدیک‌تر شدن به عناصر میان فرهنگی و فلسفی توانایی آن را دارد که سازواره‌های نظری خود را ارتقاء بخشد. در این صورت می‌توان پیش‌بینی کرد که ایده گفت‌وگوی تمدن‌ها بتواند در سطح راهبردی به صورت یک نظریه و در سطح کاربردی به صورت یک الگوی سامان بخش برای نظم جهانی به رغم سیطره فضاها‌ی غیر گفت‌وگویی در عرصه سیاست بین الملل حضور یابد.

3- پیش شرط‌های تاثیر گذاری فرهنگ در توسعه همکاری‌های بین‌المللی

پذیرفتن اهمیت فرهنگ به عنوان حوزه زنده ارتباطات و نسبت‌های بین‌ذهنی می‌تواند منبع اصلی تفاهم ارتباطی و ادراک متقابل و گسترش ارتباط آزادانه و رها از سلطه باشد. این گفتمان، کاربرد نیروی تفاهم در تبیین منافع، مصالح و ارزش‌ها و درک مناسبات بین‌الذهانی بر مبنای زبان منطقی و عقلانی مشترک را مورد تأکید قرار می‌دهد

و تابعیت از منطق مکالمه، خود ارتباطی و کنش زبانی را بهترین راه دیالکتیک ارتباط ملت‌ها و درک متقابل برای رفع سوء تفاهمات و تشنج‌ها و تقابلات می‌داند و آن را تنها شیوه برقراری صلح و ثبات محسوب می‌نماید. در آغازین دهه هزاره سوم جایگزینی تعاملات و همکاری‌های فرهنگی و ارتباطات میان تمدنی بر تقابل‌های فرهنگی و منازعات تمدنی امکان‌پذیر است. این امر مستلزم آن است که زمینه‌ها و پیش شرط‌هایی فراهم گردد که برخی از این پیش شرط را می‌توان برقرار زیر برشمرد.

1-3. توسعه دیپلماسی فرهنگی

با توسعه روابط بین‌الملل و افزایش تعاملات و همکاری بین‌المللی و منطقه‌ای، زمینه‌های نوینی برای رفع مسالمت‌آمیز منازعات میان دولت‌ها و ملت‌ها پدیدار گشت و دیپلماسی به عنوان یک راه‌حل منطقی، جایگزین توسل به زور گردید. آشکار است که با تحول طبیعت دیپلماسی و روابط دیپلماتیک با گذشت ایام و تجربه تحولات و انقلابات در عرصه نظام بین‌الملل، به نحو محسوس دگرگون شده است و به موازات آن، ابزارها و کارکردهای دیپلماسی نیز دست‌خوش تغییرات بنیادین گردیده است. (کاظمی، 1370: 23) زیرا روابط دیپلماتیک در چارچوب سنت قدیم تنها اهداف سیاست نیست و ضرورت همکاری‌های اقتصادی، فرهنگی، علمی و فنی، ابزارها و نگرش‌های جدید را در حوزه دیپلماسی پدید آورده است. بنابراین دیپلماسی فرهنگی، امروزه در مناسبات بین‌المللی از جایگاه خاصی برخوردار است (راست و استار، 1381: 209).

اساساً دولت‌ها در عرصه سیاست بین‌الملل، برداشت‌های گوناگونی از مختصات فرهنگی و ارزشی جوامع دارند که ممکن است از نگاه دارندگان آن فرهنگ بین‌الملل، ارزش‌ها و هنجارهای عامی است که در طول زمان، مورد پذیرش جامعه بین‌المللی قرار

می‌گیرد و عملکرد خاصی دارد. تجلی این فرهنگ را می‌توان در چارچوب عملکرد رژیم‌های بین‌المللی و در قالب هنجارها، مقررات، قوانین و کنواسیون‌های بین‌المللی جستجو کرد (قوام، 1384: 123).

در بسیاری از موارد الگوهای رفتاری دولت‌ها در عرصه سیاست جهانی با توجه به ویژگی‌های هنجاری و فرهنگی و با در نظر گرفتن میزان برخورداری از قابلیت‌ها و صورت‌های پیچیده گوناگونی به صورت استیلا، تساهل، همکاری و آشتی ناپذیری به خود می‌گیرند. از این رو با توجه به ویژگی‌های فرهنگی و هنجاری باید این انتظار را داشت که دولت‌ها در عرصه سیاست جهانی، دارای زبان دیپلماتیک گوناگون در تعاملات خویش با دیگران باشند. در این نوع روابط دیپلماتیک میزان مبادلات فرهنگی مشخص کننده موقعیت دیپلماتیک دولت‌ها در عرصه سیاست جهانی است. بنابراین ممکن است تأکید بر آموزه‌های هنجاری، ارزشی، اسطوره‌ای به درک طبقه‌بندی سیاست خارجی دولت‌ها در مسائل جهانی به صورت پراگماتیک ایدئولوژیک اسلامی، مسیحی، دموکراتیک، کثرت‌گرا و ... کمک کند (خراسانی، 1387: 69).

3-2. فقدان نظم هژمونیک فرهنگی

نظریه هژمونی نئوگراشی‌ها از اواخر دهه 1970 به شیوه‌ای قوی وارد تحلیل‌های مطالعات فرهنگی شده است که از آن می‌توان به عنوان هژمونی فرهنگی یاد کرد. براساس این ایده قدرت‌های هژمون در تلاش برای ایجاد همبستگی فرهنگی می‌باشند. (بارکر، 1387: 154). به عبارت دیگر قدرت‌های بزرگ در تلاش هستند با تضعیف فرهنگ‌های ملی و محلی، هویت‌سازی کرده و فرهنگ خود را در راستای منافع خویش جهان‌گیر سازند که این امر منجر به ایجاد و نوعی مبادله فرهنگی نابرابر

خواهد گردید. در مبادلات فرهنگی نابرابر، فرهنگ مسلط سعی می‌کند، با به‌کارگیری تمام ابزارها و تکنیک‌های ممکن، الگوی زیستی، مصرف، رفتار و حتی بینش مردم سایر کشورها را به دلخواه تغییر دهد. طبیعی است که در یک فراگرد پیوسته و دراز مدت، توده‌های مردم، که نصیبی از فرهنگ خودی نبرده‌اند، مجذوب جلوه‌های فریبنده فرهنگ بیگانه شوند و به تدریج حساسیت و خودآگاهی جمعی را نسبت به ارزش‌ها و هنجارهای بومی و ملی از دست بدهند (کاظمی، 1377: 337). واقعیت امر این است که برداشت هژمون (ایالات متحده آمریکا) از فرهنگ بسیار تنگ‌نظرانه بوده و فرهنگ لیبرال دموکراسی را فرهنگ برتر فرض می‌کند و تأکید دارد که سایر کشورها نیز باید در این مسیر گام بردارند، که این امر یکی از اساسی‌ترین زمینه‌های منازعه را بین کشور هژمون و مخالفین فراهم آورده است (ولتون، 1387: 80).

تعامل فرهنگی زمانی امکان‌پذیر است که، قدرت‌های بزرگ درصدد فزون‌خواهی و سلطه‌جویی بر کشورهای ضعیف و تحمیل فرهنگ و عقیده خود بر سایرین نباشد و ارتباطی سلطه‌مآبانه بر مبنای نظام تک قطبی در قبال سایر تمدن‌ها و فرهنگ‌ها برقرار نکنند و یا درصدد مداخله طلبی، چیرگی و برتری‌جویی و به قول گرامشی سرکردگی (هژمونی) تمدنی و تحمیل الگوی ایدئولوژیکی و فرهنگی مسلط و هژمون برنیاید (دهشیری، 1377: 159-158). در گفت‌وگوی تمدن‌ها و در تعامل فرهنگی، بایستی اصل تساوی و برابری تمدن‌ها مورد پذیرفتن و اذعان همگان قرار گیرد، به گونه‌ای که نوعی دموکراسی بین‌الملل و کثرت‌گرایی جهانی بر مبنای قانون، عدالت، برابری حقوق، آزادی بیان و مذهب و سهم بودن همه تمدن‌ها در نظام تصمیم‌گیری جهانی تحقق یابد.

3-3. افزایش همکاری‌ها در چارچوب نهادهای بین‌المللی

در آغاز هزاره سوم، به نظر می‌رسد که سیاست‌گذاران متوجه این نکته شده‌اند که باید در کمال احترام متقابل به‌گردد یک‌دیگر جمع شده و با کم کردن فاصله‌ها در پی بر کردن خلاءها بود، بر وجوه مشترک تأکید و اصرار ورزید و سعی نمود تا حد امکان افتراق‌ها و مناقشات را به اشتراک‌ها و همکاری‌ها تبدیل کرد (صحرانورد ننه کران، 1379: 35). از این رو همکاری‌های بین‌المللی، چه در سطح دوجانبه، چندجانبه و یا حتی همه‌جانبه اهمیت اساسی دارد. در واقع گسترش تعاملات فرهنگی نیازمند هماهنگی سازمان یافته، منسجم تمامی نهادها و سازمان‌های بین‌المللی و ملی، منطقه‌ای و محلی است. در این میان یونسکو در ارتباط مستقیم با دیگر سازمان‌های وابسته به سازمان ملل متحد نقش اساسی و هماهنگ کننده دارد (دوپوئی، 1374: 78).

اما سازوکارهای بین‌المللی اعم از کنوانسیون‌ها و رژیم‌ها لزوماً نمایانگر وجود هنجارها مشترک جهانی و اجرای بی‌قید و شرط آن‌ها نیستند؛ پیدایش شالوده‌های یک فرهنگ جهانی راستین باید ارزش‌های اساسی مشترکی در خصوص نحوه تلقی از جهان و چگونگی مدیریت و وفاداری‌های متعارض وجود داشته باشد. البته باید تأکید کرد که گسترش فرهنگ جهانی لزوماً به معنای پیدایش جهان هرچه مودت‌آمیزتر نیست که در آن دیدگاه‌های مشترک، ستیزها را تحت الشعاع قرار می‌دهد و جانشین آن‌ها می‌شود، ولی در عین حال، گسترش هنجارهای مشترک در میان جهانیان باعث کاهش منازعات و افزایش همکاری‌ها خواهد گردید (روزنا، 1384: 562-563).

جهت نیل به همزیستی و همکاری بین دولت - ملت‌ها باید با برپایی نوعی هم‌گرایی منطقه‌ای به نمایندگی فرهنگ‌های مشترک منطقه‌ای مورد بحث در این گفتگو شرکت نمایند. (هرمیداس باوند، 1377: 562) در این راستا نهادهای بین‌المللی

می‌توانند، زمینه همکاری فرهنگی را در گستره جهانی فراهم سازند. به گونه‌ای که در آن عقاید و دیدگاه‌ها به هم برسند و به‌طور مسالمت‌آمیز بارور شوند و رشد کنند. در چارچوب این نهادهاست که زمینه‌های گفت و شنود و روابط مسالمت‌آمیز میان جوامع و تمدن‌ها با نگرش‌های متفاوت فراهم می‌شود. افزایش این فعل و انفعالات منجر به یافتن وجوه اشتراک میان فرهنگ و تأکید بر مشترکات فرهنگی بر مبنای اصل همکاری می‌شود.

4-3. احترام به تنوع فرهنگی و سیاست چندفرهنگی

در جهان امروز شاهد حرکتی به ظاهر متناقض هستیم از یک سو در جهان صنعتی و پیشرفته (غرب) اندک اندک واحدهای ملی و کوچک، اختیارات خود را به واحدهای بالاتر انتقال می‌دهند و هم‌گرایی و پیوستگی بیشتر ایجاد می‌شود و از سوی دیگر نوعی تجزیه و جدایی واحدهای متحد سابق و ایجاد واحدهای جدیدتر کوچک در جریان است. به عبارت دیگر، در یک طرف حرکت به سمت وحدت و هم‌گرایی و در سمت دیگر واگرایی و تجزیه به چشم می‌خورد (فاسمی، 1384: 610). بنابراین یکی از موضوعاتی که دموکراسی لیبرال را به چالش کشانده است مسئله سیاسی شدن تفاوت‌های فرهنگی است. امروزه فرهنگ‌های اقلیت خواهان شناسایی بیشتر هویت‌های ویژه خود و نیز آزادی‌های بیشتر و فرصت‌هایی بهتر برای حفظ و توسعه اندوخته فرهنگی متمایز و ویژه خویش هستند. در پاسخ به چنین تقاضاهایی، ساز و کارهای نوینی از سوی کشورها برای سازگاری با تفاوت فرهنگی ایجاد شده است. در این راستا می‌توان از مقوله چند فرهنگ گرای⁴ بهره جست. (Baghramian and Ingram, 2000: 288)

5. Multiculturalism

موضوع قانونی چند فرهنگ‌گرایی مبارزه برای به رسمیت شناخته شدن و مسئله تنوع و تکثر فرهنگی - هویتی و نسبت آن با هویت جامعه‌ای و انسجام ملی، حقوق اقلیت‌ها و سیاست‌گذاری عمومی است که به مسئله مبتلابه و گریزناپذیر دولت‌های لیبرال دموکراسی تبدیل شده است (کریمی، 1386: 215-213). پذیرفتن چندگانگی فرهنگی، که امکان برقراری صلح و ثبات بین‌المللی را از طریق مشارکت فرهنگ‌های متفاوت در ساختار تصمیم‌گیری جهانی فراهم می‌سازد (دهشیری، 1377: 154). از میان بردن زمینه‌های منازعه و واگرایی مستلزم کاربست الگویی از شهروندی و سیاست‌گذاری چندفرهنگ‌گرایانه بر مبنای پذیرش کثرت قومی، مذهبی، زبانی و فرهنگی جامعه است (تقی‌لو، 1386: 16). بنابراین پذیرش تکثرگرایی فرهنگی، مرجعیت تنوع و تکثر فرهنگی در عرصه جهانی سبب می‌گردد که شهروندان نیز رفته رفته نه تنها شهروند ملی بلکه شهروندان جهانی شمرده شوند و به تدریج دخالت در امور داخلی کشورها به وسیله ارگان‌ها و مجامع بین‌المللی (سازمان ملل متحد، یونسکو، سازمان‌های غیردولتی مدافع حقوق بشر و ...) برای دفاع از حقوق شهروندان جهانی و الزام دولت‌ها به رعایت آن امری هنجاری و مشروع در نظر گرفته شود (وحید، 1383: 258).

با توجه به آن‌چه بیان شد به نظر می‌رسد که چه در جوامع توسعه یافته چند فرهنگی و چه در جوامع در حال توسعه چند فرهنگی، طرح و تلاش برای یافتن راه حل برای مسئله تفاوت فرهنگی در دنیای معاصر، اجتناب ناپذیر شده و سیاست‌های همسان‌سازی فرهنگی نیز دیگر قابلیت لازم برای تأمین همگرایی و انسجام اجتماعی و ملی ندارند. حال با توجه به موفقیت نسبی الگوی چند فرهنگ‌گرایی در مقایسه با الگوهای دیگر در تأمین انسجام ملی و اجتماعی می‌تواند در زمینه‌های اجتماعی و سیاسی مختلف از کارآمدی لازم برخوردار باشد.

نتیجه گیری:

جهان امروز در پرتو مقوله جهانی شدن با دو وضعیت ظاهراً متعارض تقابل فرهنگی و تعامل فرهنگی مواجه است. با توجه به مباحث مطروحه در نوشتار حاضر می-توان نتیجه گرفت که فرهنگ دو تأثیر هم‌زمان، در سیاست جهانی گذارده است از یک سو باعث تشدید منازعات بین‌المللی و تقابل بین کشورها گردیده است. آن‌گونه که در مبحث برخورد تمدن‌ها و بنیادگرایی مطرح گردید. از سوی دیگر باعث افزایش همکاری‌های بین‌الملل و تعاملات بین کشورها می‌شود که در چارچوب گفتگوی تمدن‌ها نمود پیدا می‌کند. شرح و بررسی نظریه‌هایی که فرهنگ را عامل اصلی پیدایی تقابل و تنازع از یک سو و عامل محوری در افزایش تعامل و همکاری از سوی دیگر در عرصه جهانی می‌دانند نشانگر وجود نکات جدید و عمده‌ای است که توسط این دو گروه از نظریه‌پردازان و متفکرین مطرح شده است. اما نکته اشتراک نظریات مطروحه در این است که فرهنگ را به عنوان عامل تعیین‌کننده و بنیادین در عرصه جهان تشخیص داده‌اند و سرنوشت آینده جهان را در درک و تقابل میان فرهنگ و تمدن‌ها دیده‌اند. اهمیت دادن به مقوله فرهنگ اصلی‌ترین تحولی است که هر دو گروه از نظریه‌پردازان در عرصه روابط بین‌الملل به وجود آوردند. بطور کلی این نظریات بیان‌گر نضج گرفتن پارادایم فرهنگی در قرن بیست و یکم می‌باشد.

با توجه به مباحث مطروحه در این پژوهش، راه‌کارهایی برای افزایش همکاری و تعاملات بین‌المللی کاهش اختلافات و منازعات بین‌المللی ارائه می‌گردد: 1- اشاعه راهبردهای فرهنگی و ایجاد انگیزه در علاقه‌مندان میراث فرهنگی؛ 2- ایجاد رقابت‌های فرهنگی از طریق نظام ارتباطات بین‌المللی؛ - حفظ و حمایت حقوق فرهنگی و حقوق

بشر؛ 3- اشاعه ارزش‌های اخلاقی والای جهانی؛ 4- قبول فرهنگ به مثابه پایه توسعه و طرح جهان تنوع فرهنگی برای تقویت توسعه.

نکته آخر این‌که، نمی‌توان انتظار داشت که الگوی روابط بین‌الملل منحصراً بر اساس سیاست قدرت و امنیت و یا بر مبنای وابستگی متقابل و همکاری‌های اقتصادی صورت پذیرد، اما به فرهنگ و تعاملات فرهنگی بهایی داده نشود. لذا توصیه می‌گردد که در اولین گام برای همگرایی در سطوح جهانی، منطقه‌ای و ملی، تعاملات فرهنگی در تمامی سطوح، مطمح نظر قرار گیرد.



فهرست منابع فارسی:

کتاب:

- 1- اکسفورد، باری (1383) **نظام جهانی: اقتصاد، سیاست و فرهنگ**، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی.
- 2- بارکر، کریس (1387) **مطالعات فرهنگی (نظریه و عملکرد)** مترجمان مهدی فرجی، نفیسه حمیدی، تهران، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- 3- بیلیس، جان و اسمیت، استیو (1383) **جهانی شدن سیاست: روابط بین الملل در عصر نوین**، جلد دوم، ترجمه ابوالقاسم زاده چمنی و دیگران، تهران، موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات ابرار معاصر تهران.
- 4- خاتمی، سید محمد (1379) **انسان ملتقای مشرق جان و مغرب عقل**، تهران، چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
- 5- خاتمی، سیدمحمد (1380) **مبنای نظری گفتگوی تمدن ها: مجموعه سخنرانی های سیدمحمد خاتمی در طرح گفتگوی تمدن ها**، تهران، سوگند.
- 6- خانیکی، هادی (1384) **گفتگوی تمدن ها: زمینه ها و چشم انداز پیدایش یک نظریه**، در کتاب: گفتگوی تمدن ها مبانی مفهومی و نظری، ویراسته بهرام مستقیمی، تهران، دانشگاه تهران.
- 7- دهشیری، محمدرضا (1377) **پیش شرط های گفتگوی تمدن ها در کتاب: چیستی گفتگوی تمدن ها (مجموعه مقالات)**، تهران، سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی.

- 8- دوپونی، گزاویه (1374) **فرهنگ و توسعه**، مترجمین فاطمه فراهانی و عبدالحمید زرین قلم، تهران، شرکت انتشارات علمی فرهنگی.
- 9- راست، بروس و استار، هاروی (1381) **سیاست جهانی محدودیت‌ها و فرصت‌های انتخاب**، ترجمه علی امیدی، تهران، دفتر مطالعات و سیاسی و بین المللی.
- 10- روزنا، جیمز (1384) **آشوب در سیاست جهان**، ترجمه علی رضا طیب، تهران، روزنه.
- 11- قوام، عبدالعلی (1384) **روابط بین الملل نظریه و رویکردها**، تهران، سمت.
- 12- کاظمی، علی اصغر (1380) **جهانی شدن فرهنگ و سیاست**، تهران، قومس.
- 13- کاظمی، علی اصغر (1377) **نظریه مبادله ارزش مازاد فرهنگی در گفتگوی میان تمدن‌ها در کتاب: چیستی گفتگوی تمدن‌ها (مجموعه مقالات)**، تهران، سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی.
- 14- مقدس، علی اصغر (1382) **عوامل موثر بر جنگ تمدن‌ها و امکان گفتگوی تمدن‌ها**، در کتاب: **نقش علوم اجتماعی در گفتگوی تمدن‌ها (مجموعه مقالات)**، تهران، نشر توسعه.
- 15- میلتن ادواردز، مورلی و هیچ کلیف، پیتز (1385) **بحران در خاورمیانه**، ترجمه شهرزاد رستگار شریعت پناهی، تهران، قومس.
- 16- نقیب‌زاده، احمد (1381) **تأثیر فرهنگ ملی بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران**، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی.

- 17- ولتون، دومینگ (1387) **جهانی سازی دیگر**، ترجمه عبدالحسین نیک گهر، تهران، فرهنگ معاصر.
- 18- هانتینگتون، ساموئل (1382) **برخورد تمدن ها ، در کتاب: نظریه برخورد تمدن ها هانتینگتون و منتقدانش**، ترجمه و ویراسته: مجتبی امیری، تهران، چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
- 19- هرمیداس باوند، داوود (1377) **برخورد تمدن ها یا گفتگوی آنها؟ در کتاب: چستی گفتگوی تمدن ها (مجموعه مقالات)** تهران، سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی

مقالات:

- 1- احمدوند، شجاع (1385 الف) «جهانی شدن تکثر فرهنگی»، **مجله پژوهش حقوق و سیاست**، (20) 2، صص 75-98.
- 2- احمدوند، شجاع (1385 ب) «رویکردی نظری به مفهوم بنیاد گرایی»، **فصلنامه انجمن علوم سیاسی ایران**، پژوهشنامه علوم سیاسی، (2) 1، صص 136-109.
- 3- اشرف نظری، علی (1387) «غرب، هویت و اسلام سیاسی: تصورات و پنداشت های غرب از اسلام»، **فصلنامه سیاست**، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، (1) 38، صص 317-334.
- 4- برگر، پیتر (1380) «دورنمای جهانی موج نوین سکولارزدایی»، ترجمه افشار امیری، **فصلنامه راهبرد**، (20)، صص 287-302.

- 5- بهروز لک، غلامرضا (1386) «اسلام سیاسی و اسلام گرایی معاصر»، **دو هفته نامه پگاه حوزه**، (209)، صص 18-12.
- 6- بهروز لک، غلامرضا (1384) «درنگی در مفهوم شناسی بنیادگرایی اسلامی»، **ضمیمه خردنامه همشهری**، (78)، صص 9-7.
- 7- تقی‌لو، فرامرز (1386) «تنوع قومی، سیاست چند فرهنگی و الگوی شهروندی: بررسی موردی ایران معاصر»، **فصلنامه مطالعات راهبردی**، (1) 10، صص 7-32.
- 8- جوان شهرکی، مریم (1387) «نقش جهانی شدن در گسترش بنیادگرایی دینی؛ مطالعه موردی القاعده»، **فصلنامه راهبرد**، (47)، صص 274-249.
- 9- خراسانی، رضا (1387) «جایگاه و نقش قدرت فرهنگی در سیاست های خارجی و تاثیر آن بر تحولات جهانی»، **فصلنامه علوم سیاسی**، (41) 11، صص 72-47.
- 10- خسروی، غلامرضا (1385) «درآمدی بر بنیادگرایی اسلامی» فصلنامه مطالعات راهبردی، (1) 9، صص 144-121.
- 11- دهشیار، حسین (1379) «جهانی شدن: تکامل فرایند برون‌بری ارزش‌ها و نهادهای غربی»، **مجله اطلاعات سیاسی و اقتصادی**، (1-2) 15 (شماره پیاپی 157-158)، صص 97-84.
- 12- صحرانورد ننه کران، بهنام (1379) «نگاهی دیگر به رویارویی و گفتگوی تمدن‌ها»، **مجله اطلاعات سیاسی و اقتصادی**، (1و2) 15 (شماره پیاپی 157-158)، صص 37-32.

- 13- فقیه، نظام الدین (1383) «جهانی شدن نو شوندگی نظم جهانی: مدیریت گفتگو و آمیزش تمدن ها در رویکردی سیستمی»، **مجله اطلاعات سیاسی و اقتصادی**، (9 و 10) 18، (شماره پیاپی 201-202)، صص 58-69.
- 14- قاسمی، محمدعلی (1384) «گفتمان‌های حقوق تنوع فرهنگی و قومی»، **فصلنامه مطالعات راهبردی**، (3) 8، صص 360-609.
- 15- کریمی مله، علی (1386) «چند فرهنگ‌گرایی و رهیافت‌های مختلف»، **فصلنامه انجمن علوم سیاسی**، پژوهش نامه علوم سیاسی، (4) 2، صص 211-248.
- 16- محمدی اصل، عباس (1379) «در آمدی بر جامعه‌شناسی مناسبات فرهنگی تمدن‌ها»، **مجله اطلاعات سیاسی و اقتصادی**، (1 و 2) 15، (شماره پیاپی 157-158)، صص 41-62.
- 17- مشیرزاده، حمیرا (1383) «گفتگوی تمدن‌ها از منظر سازه‌انگاری»، **مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران**، (63)، صص 169-202.
- 18- وحید، مجید (1383) «کنواسیون جهانی تنوع فرهنگی، بررسی زمینه‌های فرهنگی، تاریخی، موضوع و چشم انداز تصویب و تبعات در سیاست‌گذاری فرهنگی»، **مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران**، (63)، صص 253-270.

فهرست منابع انگلیسی:

- 1- Baghermian, Maria and Ingram, Attracta (2000) **Pluralism: the Philosophy and Politics of Diversity**, London & New York, Routledge.
- 2- Jacquin – Berdal, Dominique; Oros, Andrew and Veweij, Marco (1998) **Culture In World Politics**, Great Britain, Macmilian Press LTD
- 3- Johnson, Jeanie L; Kartchner, Kerry M; Larsen, Jeffrey A.(2009) **Strategic Culture and Weapons f Mass Destruction: Culturally Based Insights into Comparative National Security Policymaking (initiatives in Strategic Studies: Issues and Policies)**. New York: Palgrave Macmillan.
- 4- Reeves, Julie (2004) **Culture and International Relations**, USA and Canada, Routledge.
- 5- Sharp Paul (2004) “The Idea of Diplomatic Culture and It’s Sources” in slavik, Hannah (ed) **International Communication and Diplomacy**. Malta and Geneva: Diplo Foundation. pp 361-380.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

Role of culture in international challenges and Cooperation

Hassan Khodaverdi

Assistant Professor of International Relations in Ashtian Branch of
Islamic Azad University

Abstract:

Culture, is one of the central issues of political science and international relations fields, so that, the topic human societies. Local and national changes on one hand, and national and international changes on the other hand, have affected each other dialectically, and as the result, naturally have affected the international cooperation's and interactions. Without wanting to contrast culture to policy and economy, we should remind that, after the end of the cold war, the international relations and political sciences have been trying to analyze the international issues with a cultural method. The presentation of theories such as encounter of Civilization and Islamic fundamentalism has happened in this framework. Scrutinizing in these theories that were proposed in 1990s as well as analysis of the changes in international system after September 11 events, such as U.S invasion of Afghanistan and Iraq and the plan of big middle east , all demonstrate that cultural problems as well as political and economic issues have especial place in local and international decision making fields. So the main purpose of current study is to analyze the role of culture in international cooperation's and interaction. Regarding this purpose, the main question of the current study is as the following: ((How can culture play a role in international interactions and

collaborations?))Regarding this central question, we can hypothesize that: (The development and intensification of cultural contradictions on one hand and increase in cultural interactions and communications, on the other hand, can directly play role in international collaborations and interactions in national, local and international levels.

Key Words:

Culture, International Relations, World politics, Globalization, Struggle, Cooperation

